






## Chicken and Millipede

-  Winny Asara
-  Magriet Brink
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  3
-  فارسی  / English

خروس و هزارپا هم دوست بودند. ولی همیشه در خل رقابت بودند. یک روز تصمیم گرفتند هم فوتبال بازی کنند. ببینند چه کسی بهترین بازیکن است.

...

Chicken and Millipede were friends. But they were always competing with each other. One day they decided to play football to see who the best player was.

آنچه به زمین فوتبال رفتند و بازیکنان را شروع کردند. خروس سریع حرکت می کرد ولی هزارپا سریعتر بود. خروس توپ را به دور پرتاب می کرد ولی هزارپا به دورتر. خروس شروع به بداخلاقی کرد.

...

They went to the football field and started their game. Chicken was fast, but Millipede was faster. Chicken kicked far, but Millipede kicked further. Chicken started to feel grumpy.

آنچه تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند. اول، هزارپا دروازه‌بن شد.  
خروس فقط یک گل زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه‌بایستد.

...

They decided to play a penalty shoot-out. First Millipede was goal keeper. Chicken scored only one goal. Then it was the chicken's turn to defend the goal.

هزارچہ به توپ ضربه زد و گل زد. هزارچہ توپ را دريبل زد و گل زد. هزارچہ  
سرش به توپ ضربه زد و گل زد. او در نہيت پنج گل زد.

...

Millipede kicked the ball and scored. Millipede  
dribbled the ball and scored. Millipede headed the  
ball and scored. Millipede scored five goals.

خروس از اینکه بزی را باختہ بود خیلی عصبانی بود. او بزنده ی خیلی بدی بود. هزار بچه شروع به خندیدن کرد چون دوستش شروع به نق زدن کرد.

...

Chicken was furious that she lost. She was a very bad loser. Millipede started laughing because his friend was making such a fuss.

خروس خیلی عصبانی بود در حدی که نوکش را کاملاً باز کرد و هزارپه را  
قورت داد.

...

Chicken was so angry that she opened her beak  
wide and swallowed the millipede.

هنگمی که خروس داشت به خانه می‌رفت، هدر هزارپا را دید. او پرسید،  
“تو پسرم را دیده‌ای؟” خروس هیچ جوابی نداد. هدر هزارپا نگران شده  
بود.

...

As Chicken was walking home, she met Mother Millipede. Mother Millipede asked, “Have you seen my child?” Chicken didn’t say anything. Mother Millipede was worried.



در آن هنگام هدر هزارچه صدای ظریفی را شنید. صدایی گرین: “کمکم کن  
همن!” هدر هزارچه به اطراف نگاه کرد و بدقت گوش کرد. صدا از درون  
شکم خروس می آمد.

...

Then Mother Millipede heard a tiny voice. “Help me  
mom!” cried the voice. Mother Millipede looked  
around and listened carefully. The voice came from  
inside the chicken.

مدر هزارپه فرید زد، "از قدرت مخصوص استنده کن فرزندم!" هزارپه  
می تواند بوی بد و مزه ی وحشتناکی به وجود آورند. خروس احساس  
کرد که دارد دلش بد می شود.

...

Mother Millipede shouted, "Use your special power my child!" Millipedes can make a bad smell and a terrible taste. Chicken began to feel ill.

خروس آروغ زد. بعدا دوباره قورت داد و تف کرد. بعد عطسه کرد و سرفه کرد. و سرفه کرد. هزارچی چندش آور بود.

...

Chicken burped. Then she swallowed and spat.  
Then she sneezed and coughed. And coughed. The millipede was disgusting!

خروس آنقدر سرفه کرده هزارچی از دهنش بیرون آمد. هدر هزارچی و بچه  
اش به جلای درخت خزیدند مخفی شوند.

...

Chicken coughed until she coughed out the  
millipede that was in her stomach. Mother Millipede  
and her child crawled up a tree to hide.

از آن زهن به بعد، مرغ ه و هزارپهه هم دشمن شدند.

...

From that time, chickens and millipedes were enemies.



# Global Storybooks


[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

خروس و هزارپا

## Chicken and Millipede

 Winny Asara

 Magriet Brink

 Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)

